

بمانورست و بعضی نقاش استماع افاده که کس عسل را در میان عجز بافته اند و این  
نشان ظاهریست که موم باشد و در وقت آتش گذاشتن چون موم می گذارد  
و آنگاه اهل **عسل** بالغ و بقیه این یک چشم شدن و روشن شدن است که چشم و بالغ  
و که او را باطن **عسل** بر سر حرکت عیب و شگاف و دریدگی جامه و بالغ و تنه  
و او بر ستوه خشک در چشم افتد و کسی که بدنی بی راه ندارد و نا توان در دروغ  
بر جمیع **عسل** بالغ و وضع و او نام جامی و خلقت نگویند **عسل** که در همایی برکنه از  
نای **عسل** بالغ و با کله و بقیه این زن کار کردن و با کله زن **عسل** زن ناکنده **عسل** با  
اکله قافله و شیران که غله بران با کله و هم بر کله که غله آرد و بالغ خرابی و خوشی  
و بلبله در کوه خراسان کشته و نام گویند و استبداد استخوان که میان آن را در آن  
و استند باشد و هر چه که بلند باشد در جزیره و او را چوبی که پیش بود و وضع کت تا  
در آن زشت و مگر چشم و کوه چشم و هر چه داخل چشم باشد و بلند است بای  
و بلند بی میان مکان و چیزی بر کتف و کوه و در دست در دست که در قدیم آباد بود  
و ای جز است و اقله کله است که در آن لغای الهی کرده بود و در قوم و باد شاه و ظل  
و میان پشت و خط سین میان برگ و عینت چون کوه در روشن است و جز آن که  
کردن و یک کوشه شدن تا در طلب محل و هر سور در آن است بخوان کردن **عیار**  
بالغه زنجیر و با شنی در و سیم گرفتن و بالغ و تلید یا در دیار و در وقت کت  
و در دیار حرکت و طره یا در جوان و بسیار حرکت و نام اسپ است **مع الزاد عجز**  
بالغه نا توانی و بهر سر حرکت و بالغ و کرم و هم آن سرین و پس هر جز **عجز** بالغ  
ضعیف و بهر شدن زن و بالغ زن هر دو عامه عجزه بر یا و بی تا گویند بی جز و عجز جمع  
در یک نوده و ایام العجز ایام سرما سخت و آن چرخ در دست نزدیک خوب و بی  
رفت روزی که اندر در جاق موم عفا دادند معنی چو زانو شسته بواسطه موم

زاد

تک آن سینه **عجز** انگه قافله در نشاء بر جاع **عسل** با کله و شنه روی در جمل خندان  
بالغه غلبه کردن و باران سخت و بیکه شنه کله **عجز** که بارش آرد و من و قادر و قافله  
بر کله **عسل** بالغ و با کله سبستان شدن تا در و عجزین خراز و بالغ تا در سبستان  
**عسل** بالغ زمین سخت **عسل** بالغ زمین سخت **عسل** کوهگان و آن سوره  
مردت و بازی کردن مر و با جان و غوا با نیدن شنه **عسل** نزدیک است و آن سوره  
روشن مود و مانند آن **عسل** گرفتن و بیکه بر عصا کردن و نیزه در زمین زدن و  
یا در تن بجزی و با کله جز و بقیه این شوم **عسل** بقیه این بی آرای و سبکی و بلندای کله  
و اسیر و هر لیس در ارم رسد و بالغ و کسر لایم در و مندی آرد که خواست کند **عسل**  
بکرم عین و ناکله بزرگ و طعمی که از خون و چشم شتر بریان کرده در قله تریسی  
دا و بعضی گفته اند که در آن میگردند و کله بی است که در جادوی سلیم مر وید  
**عسل** بالغ بر ماده و آه ماده و جز آن و نام اسپ و نام شیری است و شنه و  
از هوای زن و عقاب ماده و ماهی است بزرگ و مرغیت آبی و کله ماده که از  
نقد روی گویند و نام زنیست از قبیل طلسم که آنرا در میان بود و کرده با سیر برده  
بودند و عدول کردن و نودان بجزه و آن نیزه است جز و **عسل** بالغ در آن کوه  
و بالغ نام مرد است و بقیه این حاجت برد و لیس شدن و ایافت شدن **مع**  
**المین عسل** بالغ و بالغ نام مرد است **عسل** بالغ ترش روی شدن و  
ترش روی و بالغ ترش روی و کرب و منور درنده **عسل** بالغ و بلند یا و عسل  
ترش روی و درنده **عسل** ترش روی شدن و کله است که آنرا سینه نگویند  
و کله است و است بجز رطل است بگویند و بدر قبیل و زنیست عجزان و بقیه این  
در کله خشک شده و در دم و شنه حسیده و خشک شدن و بقیه این بزرگ است  
و اندامها و نام مرد است **عسل** بالغ باز و شنه کله را از حاجت و گرفتن بچه